

درآمدی بر نقد جامعه شناختی ادبیات

دکتر سگر سگری حسنکلو

عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسفهان

عنوان مقاله:

درآمدی بر نقد جامعه شناختی ادبیات

چکیده:

نقد جامعه شناختی ادبیات، یکی از شیوه های نسبتاً نوین در نقد ادبی است. در این شیوه به بررسی ساختار و محتوای اثر ادبی و ارتباط آن با ساختار و تحولات جامعه ای که اثر مولود آن است، می پردازند. آنچه در نقد جامعه شناختی ادبیات از اهمیت بیشتری برخوردار است، انعکاس تصویر جامعه در جهان تخیلی و هنری اثر ادبی و شکلهای مختلف این مساله است. تصویر جامعه در ادبیات کلاسیک چندان به وضوح منعکس نشده است؛ در عوض در عصر جدید - در غرب پس از رنسانس و در ایران از دوران مشروطه - ادبیات همواره به مثابه آینه اجتماع تلقی شده است. هر اثر ادبی کم و بیش از جامعه و تحولات آن تاثیر می پذیرد و تا حدی بر جامعه نیز تاثیر می گذارد؛ بنابراین می توان از تعامل ادبیات و جامعه سخن گفت و این نیز مقوله ای است که در نقد جامعه شناختی به آن پرداخته می شود.

در این مقاله، ضمن مروری بر پیشینه مطالعات در باب رابطه جامعه و ادبیات، به بررسی نظریه های برجسته ترین منتقدان در عرصه جامعه شناسی ادبیات پرداخته شده و رویکردهای عمده نقد در این حوزه معرفی و تحلیل شده است.

کلمات کلیدی: نقد ادبی، جامعه شناسی ادبیات، نقد جامعه شناختی، ادبیات و جامعه.

۱- مقدمه

در بحث از رابطه ادبیات و جامعه همواره باید این مساله را در نظر گرفت که ادبیات به اعتبار ماده اصلی آن - یعنی زبان - ذاتاً پدیده ای اجتماعی است. زبان در ارتباط انسانها با هم ساخته می شود و رو به تکامل می نهد و آنگاه که به وسیله شاعر یا نویسنده برای بیان مقاصدی مورد استفاده قرار می گیرد از آن به ادبیات تعبیر می کنیم.

این مساله که آیا ادبیات آینه اجتماع است یا به تعبیر دیگر آیا باید به ادبیات به عنوان منعکس کننده تصویری از جامعه ای که اثر در آن به وجود می آید بنگریم یا خیر! مساله اصلی و پرسش بنیادین و آغازین پژوهشهای جامعه شناختی است و هر پژوهشگری که در این باره تحقیق می کند در ابتدا باید موضع خویش را در باب این مساله روشن کند. اما در این میان «ادبیات» و «جامعه» هر دو مصداقهای متعددی دارند که تفاوت در این مصداقها باعث ابهام در نتیجه گیری می شود. انواع ادبی غنائی، حماسی، نمایشی و تعلیمی و جوامع سنتی و صنعتی یا جوامع پیشامدرن، مدرن و پسامدرن هر یک در بررسی های جامعه شناختی ادبیات به نحوه ویژه ای مورد مطالعه قرار می گیرند و حکم واحدی بر آنها نمی توان جاری ساخت. با این مقدمه به بحث اصلی مقاله یعنی مروری بر نظریات مطرح در حوزه جامعه شناسی ادبیات می پردازیم.

۲- نظریه های نقد جامعه شناختی ادبیات

مفهوم ارتباط بین جامعه و ادبیات از قدیم در بین اندیشمندان محل تأمل بوده است. هنگامی که افلاطون در کتاب جمهوری از رابطه شاعر و شعر او با مخاطبان سخن می گوید و تاثیر مثبت شاعر در زندگی اجتماعی را مردود می شمارد به نوبه آغازگر بحث رابطه جامعه و ادبیات است. پس از افلاطون، ارسطو نیز به مقوله محاکات پرداخت و رابطه تصویر هنری را با واقعیت اجتماعی آشکارا بیان کرد. بنابراین، از روزگار باستان تا به امروز مقوله ارجاع اثر ادبی به واقعیت اجتماعی مورد توجه و تائید بوده است.

اما به صورت مشخص در سده نوزدهم بود که اولین پایه های علم مستقل جامعه شناسی ادبیات بنیان گذاشته شد. مادام دواستال در سال ۱۸۰۰ میلادی کتابی تحت عنوان ادبیات از منظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی منتشر کرد. این کتاب نخستین تلاشی بود که در کشور فرانسه مفاهیم ادبیات و جامعه را به هم پیوند می داد.

مادام دواستال در این کتاب سعی کرده بود تا تاثیر دین و آداب و قوانین را بر ادبیات، و تاثیر ادبیات را بر دین و آداب و قوانین نشان دهد و به این ترتیب به تعامل جامعه و ادبیات بپردازد.

پس از مادام دواستال باید از ایپولیت تن (۱۸۲۸-۱۸۹۳) نام ببریم که او را «بنیانگذار علم جامعه شناسی ادبیات می دانند». (۱) سه مقوله نژاد، محیط و زمان اساس نظریه ایپولیت تن را در زمینه جامعه شناسی ادبیات بنیان می نهند. او معتقد است که پدیده های اجتماعی - که ادبیات هم از نظر او قطعاً پدیده ای اجتماعی است - تحت تاثیر سه عامل مذکور به وجود می آیند و تداوم یا زوال آنها را نیز با توجه به تغییراتی که در این عوامل رخ می دهد، می توان ارزیابی کرد. او به ارتباط بلافصل ادبیات با جامعه معتقد بود و در این مورد جزئیات بسیاری از خود نشان می داد. از نظر او «ادبیات بازتاب آداب و رفتار و خلیقات عصر نویسنده است. آثار ادبی نتیجه تعامل سه دسته عوامل اند: زیستی، فرهنگی و تاریخی، عوامل زیستی در نژاد، فرهنگی در محیط و تاریخی در زمان بروز می کنند» (۲).

جزم اندیشی ایپولیت تن در باب تاثیر نژاد، محیط و زمان بر ادبیات باعث شد تا او نتواند میزان دخالت و تاثیر هر یک از این عوامل را در فرآیند خلق اثر ادبی مشخص سازد. اما از برکت نظریات او جامعه شناسی ادبیات گامی بلند به سوی آینده برداشت و در قرن بیستم با گسترش مکاتب فلسفی، ادبی و روانشناختی، نظریات جامع تری درباره رابطه جامعه و ادبیات تدوین و عرضه شد. همچنین تعاریف و تقسیم بندی هایی چون «قرون وسطی، دوران تجدید حیات ادبی، نئوکلاسیسم، رمانتیسم... نمونه هایی از انواع طبقه بندی های سودمندی است که ناشی از مفهوم «عصر یا دوران» در نظر «تن» می باشد.» (۳)

با گذر از قرن نوزدهم و نظریات منتقدانی که مادام دواستال و ایپولیت تن پیشروترین آنان بودند به قرن بیستم می رسیم. تحت تاثیر عقاید کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) فیلسوف، اقتصاددان و انقلابی آلمانی، مارکسیسم بر بخش مهمی از نظریات ادبی و جامعه شناختی قرن بیستم مسلط شد. از نظر مارکس اشکال گوناگون جامعه انسانی در نهایت، مبتنی بر ابزار تولید جامعه می باشد و اقتصاد زیربنایی است که هنر و ادبیات روبنای آن محسوب می شوند و از آن تاثیر می پذیرند. از دیدگاه مارکس و پیروانش، ادبیات از اجتماع تاثیر می پذیرد و در عین حال بر آن تاثیر می گذارد و باید نیز تاثیر بگذارد.

مارکسیستها به ادبیات نیز به عنوان سلاح مبارزه نگاه می کردند و معتقد بودند طبقه کارگر باید از آن به عنوان سلاحی برای احقاق حقوق از دست رفته خود بهره برداری کند. در سال ۱۹۳۳ گران ویل هیکس (Granvill Hicks) از برجسته ترین منتقدان مارکسیستی ویژگیهای یک اثر هنری مورد قبول مارکسیسم را چنین برمی شمارد:

۱- باید خواننده طبقه پرولتر را برای تشخیص نقش خود در مبارزه طبقاتی راهنمایی کند؛ ۲- باید اثرات مبارزه طبقاتی را نشان دهد. ۳- باید خواننده را وادارد که مشارکت خود را در دوران هایی از زندگی که در اثر هنری ترسیم شده است کاملاً حس کند؛ ۴- نویسنده باید بر این دیدگاه تکیه داشته باشد که «طبقه پرولتر پیشگام جامعه است» و نویسنده باید خود یک پرولتر باشد و یا بکوشد تا عضوی از این طبقه کارگری شود.» (۴)

از نظرگاه مارکسیستها، ادبیات گزارشگر صریح واقعیت اجتماعی است. این نگاه جبرگرایانه بخش زیبایی شناختی اثر ادبی را نادیده می گیرد و رسالت آن را به انتقال آگاهی اجتماعی محدود می سازد. علاوه بر این، تفاوت دیدگاهها بر اثر تفاوت طبقاتی را نمی پذیرد و حتی اجازه ورود طبقات مختلف را به اثر ادبی و جهان تخیلی آن نمی دهد. در این مکتب ادبیات را کسانی خلق می کنند که خود را عضوی از طبقه پرولتاریا و در خدمت آگاهی بخشی به آن طبقه می دانند.

شیوه دیگر در جامعه شناسی ادبیات، پژوهشهای رویاراسکارپیت فرانسوی و همکارانش است از نظرگاه پیوند اثر ادبی با مقولات اقتصادی. سه عامل مهم در این راستا یا سه واقعیت هر پدیده ادبی به مانند هر پدیده یا کالای اقتصادی عبارتند از: تولید، توزیع و مصرف. بنابراین ما با سه گروه از افراد سروکار داریم که فرآیند خلق و انتشار اثر ادبی را تسهیل می کنند. در این میان، شاعران و نویسندگان تولید کنندگان اثر ادبی

هستند که آثارشان را به واسطه ناشر - که هم تولید و چاپ اثر را در تیراژ وسیع به عهده می‌گیرد و هم باعث انتشار اثر در سطح جامعه می‌شود- به مصرف کنندگان که همان خوانندگان هستند عرضه می‌کنند. این یک شبکه مبادله اقتصادی واقعی است. در هر نقطه‌ای از این شبکه، حضور افراد آفرینشگر، آثار و جمع خوانندگان، مسائلی را پیش روی ما قرار می‌دهد: حضور افراد آفرینشگر مسائل تفسیرهای روانی، اخلاقی و فلسفی را مطرح می‌سازد، آثار که نقش میانجی را برعهده دارند، مسائل زیبایی شناختی، سبک، زبان و صناعت نگارش را پیش روی ما می‌گذارند و سرانجام جمع خوانندگان مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی را مطرح می‌کنند. به عبارت دیگر پدیده ادبی را در این سه عرصه - دست کم - به صدها شکل می‌توان بررسی کرده. (۵)

واضح است که این نوع بررسی ادبیات به ادبیات فقط به عنوان مقوله‌ای اقتصادی می‌نگرد و از آن فراتر نمی‌رود. در این نوع پژوهش، روشهای تحقیق جامعه شناختی درباره مسائل اجتماعی که عمدتاً مبتنی بر آمارگیری و تحقیقات میدانی است بر ادبیات اعمال می‌شود. دستاوردهای این نوع پژوهش بی تردید در جای خود ارزشمند است و گاهی حتی فراتر از حد انتظار. اما این تحقیقات که برای محقق جامعه شناس ارزشمند هستند، چون به محتواها و جهان بینی‌های موجود در اثر ادبی و ارتباط آن با جامعه چندان توجهی ندارند به جهان پررمز و راز درون اثر راه نمی‌برند و بین جامعه و ساختار و محتوای آثار ادبی ارتباط عمیقی برقرار نمی‌سازند.

اما آنچه امروزه تحت عنوان جامعه شناسی در ادبیات یا جامعه شناسی ادبی شناخته می‌شود علمی است که جورج لوکاج (۱۸۸۵-۱۹۷۱) فیلسوف و متفکر مجارستانی در اوایل قرن بیستم آن را بنیان گذاشت و پس از او لوسین گلامن (۱۹۱۳-۱۹۷۰) دانشمند رومانیایی ساکن فرانسه آن را بسط و گسترش داد.

جورج لوکاج در سال ۱۹۱۰ اولین کتاب خود را تحت عنوان جان و صورت منتشر کرد. کتاب حاوی مقالاتی بود درباره شاعران و نویسندگان بزرگ اروپایی. لوکاج از دیدگاه هستی شناسانه آثار آنها را بررسی کرده بود و رابطه‌ی جان هنرمند را با ساختار و صورت اثر هنری‌ای که خلق می‌کند سنجیده بود. از نام کتاب یعنی، جان و صورت، اهمیت ساختار و صورت اثر هنری آشکار می‌شود. لوکاج معتقد است «علم با محتواهای خود بر ما اثر می‌گذارد، هنر با صورت‌های خود، علم امور مایع و مناسبات بین امور مایع را عرضه می‌کند، اما هنر جان‌ها و سرنوشت‌ها را». (۶) بدین ترتیب هر جهانی، جهانی ویژه خویش را می‌آفریند و شیوه‌های متفاوت زندگی، شیوه‌های هنری مخصوص خود را خلق می‌کنند. پیداست که لوکاج درصدد نشان دادن پیوندی است که میان ساختار اثر هنری و ساختار ذهنی که آفریننده آن اثر است، وجود دارد.

کتاب مهم دیگر لوکاج نظریه‌ی رمان نام دارد. او این کتاب را در بحبوحه جنگ جهانی اول در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۵ نوشت و در سال ۱۹۲۰ در برلین منتشر کرد. نویسنده در ابتدای کتاب به مقایسه میان دنیای حماسه و رمان می‌پردازد و حماسه را متعلق به دورانی می‌داند که میان قهرمان و جهان هیچ جدایی و

انکاری نیست؛ اما رمان مبتنی بر جدایی جاودانه جان قهرمان و جهان واقعیت است. این قهرمان رمان به دنبال ارزشهای اصیلی است که در زندگی واقعی، جایی برای این ارزشهای اصیل و مطلق نیست و این نشانه پایان عصر حماسه های واقعی است.

کتاب مهم دیگر لوکاج، تاریخ و آگاهی طبقاتی است که در سال ۱۹۲۳ منتشر شد و کتابی تعیین کننده برای جامعه شناسی فرهنگ و ادبیات است. در این کتاب اهمیت نظریات لوکاج در آن است که «ساختارهای ذهنی به ویژه ساختارهای ادبی را پیوند می دهد به ساختارهای اجتماعی». (۷) این نظریه، یعنی برقراری پیوند میان ساختارهای ذهنی و ساختارهای ادبی - هنری در کتابهای جان و صورت و نظریه رمان هم بیان شده بود؛ اما در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی، از آن ایده آلیسم جان و صورت و رمانتیسم نظریه رمان، نشانی در قلم و ذهن و زبان لوکاج یافت نمی شود.

لوکاج در کتاب پژوهشی در رئالیسم اروپایی (۱۹۴۸) به بررسی آثاری از رمان نویسان بزرگ اروپایی نظیر بالزاک، استاندال، زولا و تولستوی می پردازد. او در این کتاب ستایشگر پرشور رئالیسم است، رئالیسمی که از آن با عنوان «رئالیسم سترگ» یاد می کند و پیشروان آن را پیشروان واقعی آزادی مردم جهان می داند که البته باید سخنان او را در موقعیت تاریخی نگارش کتاب که دوران رواج کمونیسم است مورد توجه قرار داد و این سخنان نشان دهنده همگامی لوکاج با ادبیات حزبی ای است که کمونیست ها آن را تالیف و تبلیغ می کردند.

لوکاج را نخستین منتقد برجسته مارکسیسم دانسته اند. (۸) برخورد مارکسیستی با ادبیات معتقد است که میان پدیده ادبی و واقعیت اجتماعی ای که این پدیده ادبی توصیف کننده آن است رابطه ای مستقیم و آینه گون وجود دارد. لوکاج با توجه به چنین دیدگاهی ادبیات بوزروایی را خواه متعلق به مکتب ناتورالیسم باشد یا مکتب رمانتیسم، یکسره مردود می شمارد و بر ادبیات رئالیستی که نشان دهنده واقعیت صریح اجتماعی است صحنه می گذارد. (۹) بالزاک نمونه نویسندگان رئالیست بزرگی است که لوکاج از آنان به عنوان گزارشگران اوضاع اجتماعی با تعهدی انسانی یاد می کند. لوکاج در کتاب معنای رئالیسم معاصر (۱۹۵۷) مدرنیسم را از دیدگاهی کمونیستی مردود می شمارد. وی جیمز جویس را به عنوان یک هنرمند می پذیرد اما دیدگاه تاریخی او را نفی می کند. از نظر لوکاج نویسندگان مدرنیست از درک ماهیت تاریخی و وجود حقیقی انسان ناتوانند. «این ناکامی در درک وجود انسان به عنوان بخشی از یک محیط پویای تاریخی، کل مدرنیسم معاصر را - چنان که در آثار نویسندگانی از قبیل کافکا، بکت و فاکتر بازتاب یافته - آلوده می کند. به عقیده لوکاج این نویسندگان به تجربه صوری مشغولند - با مونتاز، تک گویی های درونی، تکنیک «جریان سیال ذهن»، بهره گیری از رپرتاژ، خاطرات روزانه و نظایر آن». (۱۰) از این دیدگاه لوکاج به اصالت محتوا در مقابل فرم می رسد و در تحلیل نهایی نتیجه می گیرد که «این محتوا است که تعیین کننده شکل است و نه برعکس. این نتیجه در توافق با بیان سارتر قرار دارد که گفت در ادبیات فرد اول باید چیزی برای گفتن داشته باشد (محتوا) و سپس در مورد بهترین راه گفتن آن تصمیم بگیرد (شکل)». (۱۱) بدین ترتیب گویا لوکاج

نمی تواند و یا شاید هم نمی خواهد درک کند که نشان دادن سرگشتگی و بیهودگی در رمان مدرن خود به نوعی همان رئالیسم است زیرا نویسنده مدرن با توصیف این موجودات از خود بیگانه و به پوچی رسیده به نوعی واقع گرایی دست می یابد.

اکنون باید به نظریات لوسین گلدمن بپردازیم که پس از لوکاچ شناخته شده ترین محقق عرصه جامعه شناسی ادبیات و به خصوص جامعه شناسی رمان است. گلدمن معتقد است که مسأله جامعه شناسی رمان هرچند ذهن اندیشمندان بسیاری را همواره به خود مشغول داشته است اما تاکنون پیشرفت چندانی در زمینه این گرایش جامعه شناختی صورت نگرفته است و تلاشهای محققان به دلیل نداشتن روش علمی مشخص، همواره محدود شده است به بیان این نکته که ادبیات به هر زوی انعکاس جامعه است در متنی هنری - ادبی. «از آنجا که رمان در اصل، در سرتاسر نخستین بخش تاریخ خود، نوعی زندگینامه و وقایعنامه اجتماعی بوده است، جامعه شناسان ادبیات توانسته اند نشان دهند که این وقایعنامه اجتماعی جامعه عصر خود را منعکس کرده است؛ اما برای اهلام چنین نظری، به راستی نیازی نیست که جامعه شناس باشیم». (۱۲)

گلدمن در جستجوی فرضیه ای است که بتواند پیوندی معنادار بین فرم ادبی رمان و مهمترین جنبه های زندگی اجتماعی که این فرم ادبی بیانگر آن است، برقرار سازد. فرضیه ای که او در این مورد می سازد چنین است: «به نظر ما فرم رمانی در واقع برگردان زندگی روزمره در عرصه ادبی است، برگردان زندگی روزمره در جامعه فردگرایی که زاده تولید برای بازار است. میان فرم ادبی رمان و رابطه روزمره انسانها با کالاها به طور کلی، و به معنای گسترده تر، رابطه روزمره انسانها با انسانهای دیگر، در جامعه ای که برای بازار تولید می کند؛ همخوانی دقیق وجود دارد». (۱۳) زندگی اقتصادی، عرصه حضور مسلط افرادی است که به ارزشهای مبادله، یعنی ارزشهای تباه روی آورده اند. به این افراد در جریان تولید، افرادی - آفرینشگران در همه عرصه ها - افزوده می شوند که به ارزشهای کیفی و مصرفی می گرایند و به همین سبب در حاشیه جامعه قرار می گیرند و به افراد مساله دار (پروبلماتیک) بدل می شوند. این آفرینشگران که بر اثر فعالیت خلاق به آفرینش اثر هنری می پردازند، آثارشان (توليداتشان) در جامعه ای که برای بازار تولید می کند، ارزش کمی می یابد. بنابراین «آفرینش رمان به مثابه نوع ادبی هیچ نکته شگفت انگیزی ندارد. صورت پس نهایت پیچیده ای که رمان در ظاهر ارائه می دهد، همان صورتی است که انسانها هر روز در چهار چوب آن زندگی می کنند، انسانهایی که مجبورند هر کیفیت و هر ارزش مصرفی را به شیوه ای تباه شده بر اثر دخالت و میانجی گری کمیت و ارزش مبادله جست و جو کنند، آن هم در جامعه ای که در آن هر کوششی برای سمت گیری مستقیم به سوی ارزش مصرف، صرفاً افرادی را پدید می آورد که آنان نیز به شیوه ای متفاوت، به شیوه فرد پروبلماتیک، تباه هستند». (۱۴)

بدینسان گلدمن به فرضیه اش درباره همخوانی ساختارهای ادبی و اقتصادی قوت می بخشد و تحول رمان را به موازات سرنوشت فرد در جامعه سرمایه داری بررسی می کند و سه مرحله را متمایز می سازد: مرحله اول سرمایه داری آزاد که با خیزش فردگرایی مبتنی بر اصل آزادی عمل و اقدام و ابتکار فردی

مشخص می شود؛ مرحله دوم که دوره پیدایش سرمایه داری انحصارهاست و حذف هرگونه اهمیت اساسی فرد و زندگی فردی در درون ساختارهای اقتصادی را در پی دارد و مرحله سوم، مرحله تکامل نظام های دخالت دولتی و ساختارهای تنظیم خودکار است که به حذف هر نوع ابتکار فردی یا گروهی منجر می شود. ^{۱۱} با نخستین مرحله، رمان فرد مساله دار، رمان فلورین، استاندال، گوته، بالزاک و دیگران انطباق دارد. دومین مرحله با محور قهرمان مساله دار در رمان های جویس، موزیل، پروست، کافکا، سارتر، مالرو، کلمو و ناتالی ساروت مشخص می شود. و سرانجام سومین مرحله، دوره محور قهرمان در رمان نو (آثار رب گری به) است که گلدمن به بررسی آن پرداخته است. ^(۱۵)

نظریه مهم دیگر گلدمن درباره فاضل آفرینشهای فرهنگی است. گلدمن به صراحت تمام، فاضل آفرینشهای هنری و فرهنگی را نه یک فرد، بلکه جهان بینی یک جمع می داند که به دست یک فرد در نهایت با انسجام و شکل هنری ویژه ای عرضه می شود. او در مقابل این سوال که آفریننده واقعی اثر هنری چه کسی است؟ مساله طبقات اجتماعی و ساختارهای اجتماعی را مطرح می کند و نویسنده را نماینده طبقه اجتماعی ای می داند که از آن برخاسته است یا به هر دلیل به آن طبقه گرایش دارد. در این صورت اثری که نویسنده می آفریند نشان دهنده جهان بینی آن طبقه خاص است. به نظر گلدمن تفکرات و برداشتهای یک گروه اجتماعی یا گروهی بزرگتر از آن به مانند اندیشه مردمان یک کشور در برهه ای مشخص از تاریخ، همواره در حال تکامل و پیشرفت است؛ این انسجام در فکر و اندیشه گروه اجتماعی را گلدمن «جهان نگری» می نامد. نویسنده و شاعر در آفرینش فرهنگی تابع نیات همین طبقات اجتماعی است. او جهان انتزاعی را که هیچ ریشه ای در واقعیت ندارد خلق نمی کند، بلکه واقعیتی تخیلی می آفریند که نسبتی مستقیم با واقعیت اجتماعی دارد؛ این واقعیت اجتماعی، عرصه ای است که نویسنده در پیرامون آن زندگی می کند و تنها فرم هنری رمان است که این واقعیت صریح اجتماعی را به امری زیبایی شناختی تبدیل می کند.

نویسنده در دیدگاه گلدمن به واسطه ای برای انتقال جهان نگری یک طبقه یا گروه اجتماعی، به متن ادبی تبدیل می شود. اگر این نظرگاه گلدمن را بپذیریم، وظیفه منتقد در قبال متن ادبی دیگرگون می شود. او باید به جای تحلیل متن، همواره در جستجوی گروهها و طبقات اجتماعی ای باشد که ذهنیت نویسنده را غنی ساخته اند، کشف جهان بینی گروه اجتماعی خاص در درون جهان تخیلی و هنری اثر ادبی، تقلیل آن به متنی تک معنایی و تک بعدی است که غنای زیبایی شناختی اثر را نادیده می گیرد.

اصطلاح دیگری که گلدمن در نوشته هایش مکرراً از آن استفاده می کند «ساختار معنادار» است. این اصطلاح علاوه بر اینکه بر وحدت اجزا در یک اثر تاکید می کند و میان اجزا و کلیت یک اثر رابطه ای متقابل را نشان می دهد به معنای ساختار درونی اثر در نحوه بازتاباندن جهان بینی مستتر در آن نیز هست؛ یعنی اینکه جهان نگری فلان طبقه یا گروه اجتماعی چگونه در اثر ادبی به عنصر سازنده جهان تخیلی متن تبدیل شده است. این بحث نیز در واقع همان نمایندگی اثر ادبی از ایدئولوژی خاص یک گروه اجتماعی است که به زبانی دیگر و با اصطلاحات ساختگرایی تکرینی بیان شده است. این مفهوم ریشه در دیدگاه مارکسیستی

دارد که معتقد است ادبیات و فلسفه، در سطوح مختلف، بیان نوعی جهان بینی است و جهان بینی ها اصول و مسائلی اجتماعی هستند و نه فردی و شخصی.

بنابراین منتقد باید از محتوای متن فراتر برود و درباره ساختارهای واقعیت اجتماعی که به دنیای اثر ادبی راه یافته است تامل کند. گلدمن یک ساختارگر است و برای تحلیل نهایی اندیشه های او، باید از ساختارگرایان و اصول نگرش آنان نسبت به پدیده های فرهنگی یاد کنیم: «حیات روشنفکری اروپا در دهه ۱۹۶۰ زیر سیطره ساختگرایی قرار داشت. نقد مارکسیستی نیز از این فضای روشنفکری بی نصیب نماند هر دو سنت بر این عقیده اند که افراد را نمی توان جدا از هستی اجتماعی آنها درک کرد.» (۱۶)

۳- نتیجه گیری

همچنان که پیشتر گفته شد بحث رابطه بین ادبیات و جامعه از زمان پیدایش اولین آثار ادبی بین ادبا و اندیشمندان مطرح بوده است. در آغاز این مقوله به صورتی کلی مطرح می شده است و مساله اصلی این بوده است که آیا ادبیات وظیفه دارد تصویری راستین از جامعه ارائه دهد یا اینکه تعهد اولیه ادبیات پرداختن به وجوه زیبایی شناسانه است و تصویر جامعه و انعکاس آن در ادبیات مساله ای فرعی است. در قرن نوزدهم منتقدان از رابطه بلافصل جامعه و ادبیات سخن گفته اند اما در قرن بیستم و در آثار منتقدی به مانند لوسین گلدمن رابطه بین جامعه و ادبیات رابطه ای پیچیده تلقی شده است که برای بررسی آن به پشتوانه مطالعات فلسفی، تاریخی و جامعه شناختی نیاز مبرم هست.

بحث جامعه شناسی ادبیات در ایران بحثی کاملاً نوین است و حتی در این زمینه مطالعه جدی ای صورت نگرفته است. در ایران جامعه شناسی ادبیات همان اجتماعیات در ادبیات فارسی است که به استخراج نموده های فرهنگی و اجتماعی از ادبیات فارسی اکتفا می کند و از آن فراتر نمی رود. همچنین با توجه به نوپا بودن رشته جامعه شناسی ادبیات و نیز با توجه به این که تفویض های این رشته علمی بیشتر ریشه در غرب دارد و ترجمه آنها نیز به تازگی وارد مجامع علمی ایران شده است، از نظر بررسی علمی و عملی ادبیات فارسی خواه ادبیات کلاسیک و خواه ادبیات معاصر با آثار زیادی که بتوان به آنها عنوان «نقد جامعه شناختی» داد روبرو نیستیم. برای پربار شدن مباحث نقد جامعه شناختی ادبیات باید منتظر گذر زمان از یک سو و انتقال و ترجمه سایر کتب مرجع و علمی در این زمینه، از سوی دیگر باشیم.

پی نوشت ها:

- ۱- رنه ولکه، تاریخ نقد جدید (جلد چهارم، بخش اول)، ترجمه سعید اریاب شیرانی، ج اول، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۲۷.
- ۲- مشیت صلائی، «نقد ادبی و جامعه شناسی»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۰ و ۱۱، سال چهارم، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، ص ۳۳.
- ۳- والتر کی. گوردن، «دوآمدی بر نقد ادبی از دیدگاه جامعه شناختی»، ترجمه جلال سخنور، ادبیستان، شماره ۱۱، سال دوم (۱۳۷۰)، ص ۳۸.
- ۴- همان، ص ۳۸.
- ۵- رویر اسکارویت، جامعه شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، ج دوم، تهران، سمت، ۱۳۷۶، ص ۹.
- ۶- جورج لوکاج، جان و صورت، ترجمه رضا رضایی، ج اول، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۲، ص ۱۲.
- ۷- محمد جعفر پوینده، ... تا دام آخر: گزیده گفت و گوها و مقاله ها، ج اول، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰.
- ۸- رمان سلدن و پیترویدوسون، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، ج دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱.
- ۹- جورج لوکاج، جامعه شناسی رمان، ترجمه محمد جعفر پوینده، ج دوم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۱، ص ۱۶-۱۷.
- ۱۰- رمان سلدن و پیترویدوسون، پیشین، ص ۱۰۲.
- ۱۱- اعظم داودراد، نظریه های جامعه شناسی هنر و ادبیات، ج اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۷۱.
- ۱۲- لوسین گلدمن، جامعه شناسی ادبیات (دفاع از جامعه شناسی رمان)، ترجمه محمد جعفر پوینده، ج اول، تهران، نشر هوش و ابتکار، ۱۳۷۱، ص ۲۷.
- ۱۳- همان، ص ۲۹.
- ۱۴- همان، ص ۳۱.
- ۱۵- پیرو زینما، جامعه شناسی رمان از نظرگاه گلدمن، ترجمه محمد جعفر پوینده، ص ۱۲۹، جامعه، فرهنگ ادبیات: لوسین گلدمن، ج اول، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۶.
- ۱۶- رمان سلدن و پیترویدوسون، پیشین، ص ۱۱۳-۱۱۴.

منابع و مآخذ:

- ۱- اسکارپت، روبر؛ جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کبیری، ج دوم، تهران، سمت، ۱۳۷۶.
- ۲- پوینده، محمدجعفر؛ ... تا دام آخر: گزیده گفت و گوها و مقاله ها، ج اول، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸.
- ۳- داوودزاد، اعظم؛ نظریه های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ج اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۷۱.
- ۴- زیمان، پیرو؛ جامعه‌شناسی زمان از نظرگاه گلدمن، ترجمه محمد جعفر پوینده، جامعه، فرهنگ، ادبیات: لوسین گلدمن، ج اول، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۶.
- ۵- سلدن، رمان و ویدوسون، پیتز؛ راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، ج دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷.
- ۶- علایی، مشیت؛ نقد ادبی و جامعه‌شناسی، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۰ و ۱۱، سال چهارم، مرداد و شهریور ۱۳۸۰.
- ۷- گلدمن، لوسین؛ جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان)، ترجمه محمد جعفر پوینده، ج اول، تهران، نشر هوش و ابتکار، ۱۳۷۱.
- ۸- گوردن، والترکی؛ «درآمدی بر نقد ادبی از دیدگاه جامعه‌شناسی»، ترجمه جلال سخنور، ادبستان، شماره ۱۱، سال دوم (۱۳۷۰).
- ۹- لوکاج، جورج؛ جامعه‌شناسی رمان، ترجمه محمد جعفر پوینده، ج دوم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۱.
- ۱۰- لوکاج، جورج؛ جان و صورت، ترجمه رضا وضایی، ج اول، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۲.
- ۱۱- ولک، رنه؛ تاریخ نقد جدید (جلد چهارم، بخش اول)، ترجمه سعید ارباب شیرانی، ج اول، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.